همسایه ای به نام اسلام

کلاوس کینکل

برای هگل، اسلام از «مدار تاریخ » گم شده بود، اشتباهی با پیامدهای سنگین که در زمانه ما نیز بسیاری دچار آن هستند. اسلام، پس از مسیحیت، دومین جامعه بزرگ مذهبی جهان است. حدود 4/1 میلیارد مسلمان، تقریبا یک چهارم جمعیت جهان را تشکیل می دهند; درحالی که در سال 1970، تنها 18 درصد جمعیت جهان بودند. در 45 کشور جهان، مسلمانان اکثریت جمعیت را تشکیل می دهند; نفوذ اسلام در سراسر جهان گسترش می یابد; نه تنها به مثابه یک مذهب، بلکه همچنین به مثابه یک نیروی اجتماعی. در جهان دگرگون شونده، اسلام از نظر مردم کشورهای اسلامی، به آنان هویت و دلگرمی می بخشد. این دین پاسخهایی یگانه عرضه می کند: نظامی در خود بسته است که تفکر و منش جدایی دین از دولت و سیاست از دیانت، آن گونه که از زمان روشنگری نزد ما شکل گرفته است، برای آن بیگانه است.

تضادی که تئوری هانتینگتون در دکترین «تصادم فرهنگها» آن را یافته است، نشان می دهد که جامعه ما ساده سازی ها و تصاویر دشمن را نمی پذیرد، بلکه خواهان تحلیلهای تمیز دهنده، تفاهم ودیالوگ فرهنگی است. «صلح فرهنگها» که گوستاو اشترزه مان آینده نگر، آن را در سال 1929، در برابر اتحاد خلقها مطرح کرد، اکنون پس از تجربیات وحشت بار این قرن، رهنمون دهنده است. ما باید بیشتردرباره یکدیگر بدانیم و از یکدیگر بیاموزیم و در جهانی از تصاویر دشمن جدید، به مدارای بیشتر برسیم. در همه این زمینه ها، ما باید از جدایی قائل شدن میان دیالوگ فرهنگی و سیاسی برحذر باشیم. هیچ یک از این دو، بدون آن دیگری، قابل دستیابی نیست. به همین علت، من پیشنهاد می کنم که ما باید به دیالوگ سیاسی با جهان اسلام بپردازیم.

بحران آسیا در اندونزی، بزرگترین کشور اسلامی، آغاز شده است. تنشهای میان هند و پاکستان به آزمایش بمبهای اتمی منجر شده که در سراسر جهان وحشت برانگیخت. بر همگان آشکار است که روند صلح خاورمیانه، منطقه خلیج (فارس) و موقعیت کشورهای اسلامی کنار مدیترانه، برای ما از چه اهمیتی برخوردار هستند. ترکیه، درست پس از رفع تشنجهای شرق و غرب، به عنوان پلی به سوی جهان اسلام، از نقش ویژه ای برخوردار است. ما در ترکیه از همکاری ای برخورداریم که اروپا نباید آن را از ست بدهد.

یک کشور مرکزی در جهان اسلام، ایران است. این کشور تصورات اساسی اسلامی را، حتی در سیاست خارجی اش، جاری کرده است. پس از آن همه مشکلاتی که در گذشته، حتی در روابط ایران و آلمان وجود داشتند، مناسبات باید به حال عادی برگردد. رزیدنت خاتمی اکنون علامت مهمی فرستاده است: وی به کسانی که نمی خواهند در ایران چیزی را تغییر دهند، پاسخ می دهد که جامعه ای که درباره خود نیندیشد، از دست رفتنی است و نیز این که: "غرب را واقعا بشناسیم". ما باید زحمت شنیدن این فراخوان را به خود بدهیم و نیز، بکوشیم اسلام را واقعا بشناسیم.

این اشتباه است که اسلام را با بنیادگرایی پرخاشگر، ناشکیبایی مذهبی، تروریسم دولتی و قوانین جزایی غیرانسانی مساوی قرار دهیم. آری، هم بنیادگرایی وجود دارد و هم حرکات وحشتناک و کشورهای عربی بیش از همه از اینها در رنجند. 80 هزار نفر قربانی ترور در الجزایر شدند; بدترین وجه در بنیادگرایی، ادعای صاحب حقیقت مطلق بودن است و خطرناکترین وجه آن، پیوند آن با خشونت; و جست و جوی علتهای آن ضروری است. بسیاری از کشورهای اسلامی درگیر تنگنای اقتصادی اند. کسی که آینده ای ندارد، پذیرای آموزه های نجات بخش بنیادگرایانه می شود. ما آلمانی ها نیز، وقتی درباره شلوغ کاری ها و شورشهای جوانان مورد سؤال قرار می گیریم، به زنجیره هایی از چنین علتها اشاره می کنیم. به همین دلیل، ما نباید «اسلام » را مسؤول چیزهایی اعلام کنیم که گاه با محتوای اصلی این مذهب و فرهنگ، هیچ رابطه ای ندارد.

برای روابط ما با جهان اسلام، 14 میلیون مسلمانی که در اروپا زندگی می کنند، از اهمیت مرکزی برخوردارند. بیش از 3/2 میلیون مسلمان تنها در آلمان زندگی می کنند. بیش از 75 درصد آنها ترک هستند، حدود 100 هزار نفر از آنان تابعیت المانی دارند. این همزیستی، شانسی است برای دیالوگ با اسلام; برای بسیار از ما، اسلام، هنوز هم، یک جهان ناشناخته است. نباید چنین باقی بماند.

منبع:

هفته نامه دیدار، چاپ آلمان، سال دوم، شماره 24، اسفند 1377. گزارش (ویژه انگلستان)

پی نوشت:

1. کلاوس کینکل، وزیر خارجه سابق آلمان، در این مقاله به بررسی رابطه غرب و جهان اسلام می پردازد. ای مقاله به صورت خبر در ماهنامه شماره 18 به چاپ رسید. با توجه به اهمیت موضوع و اینکه متن کامل این مقاله بدستمان رسیده است، در این شماره ماهنامه به چاپ آن مبادرت می ورزیم.